

## اشعار آقای رائی زاده

تا یاس خیال تو بگشود سحر، آغوش جان همه جانان گشت از نکهت آن مدهوش  
در وصف تو چون آید خون سخنم بر جوش بلبل شده است خاموش، قمریست سراپاگوش  
ز آنکه همه مشتاقند بر قدح شه مردان

آهنگ در جنت نام خوش و زیباست خورشید عبودیت در سایه سیمایت  
معنای خداترسی در طاقت ولایت شرمنده ی احسان و اکرام تو، اعدایت  
بردرگه فضل تو افتاده سر وجدان

برف است که میبارد با لطف و دل آرائی دشت است که پوشیده دشداشه ی بیضائی  
سیمین شده این صحرا چون حجله یلدائی تا بلکه رسد از ره داماد شکیبائی  
از بام فلک ناظر چشم همه ی حوران

بر توسن بخت اینک بنشسته امیر عصر جمعی به تلاش اندر تمحید کنندش قصر  
مسرور همه مرغان تابیده شعاع نصر حاشا که کند زاغی از شأن گلستان کسر  
امروز بود روز خشم و غضب شیطان

عازم همه بر موطن از ام قری مکه حق جامه دین خواهد پاکیزه و بی لکه  
فرموده ز نند امروز بر نام یکی سکه در نقطه معطوف تاریخ جهان بر که  
آنجا که شود از آیین حقش رحمان

خواهد کمر همت تقدیر و قضا بندد بر بخت بلند خویش سیمای زمان خندد  
هان که جلوتر رفت گویند که برگردد و آنکس که عقب مانده بر جمع بیبوندد  
بگشوده خداوندی بر ضیف حریمش خوان

جشنی است بسی والا در آینه میثاق  
با خلقت و با سجده هم قصه و هم آفاق  
ابلیس اگر افتد در دایره ی امحاق  
شاید که زمین گردد بر خلد برین الحاق  
تجدید به بیعت را امر آمده از یزدان

کرسی به فراز آرید از تخته ی محمل ها  
پیمان ازل خواهد روشن کند این دل ها  
طی کرده از آن نشئه بس موطن و منزل ها  
تا بازشناساند آن رافع مشکل ها  
ایمان دمید از زیر خاکستر این نسیان

بگذشته کنون هشت روز از میمنت اضحی  
خورشید نهان پیش انوار رخ طاها  
امت همه گردا گرد ایستاده در این صحرا  
گل واژه ی لب آیا، الفاظ نگه ایما  
تا بلکه عیان گردد اسرار چنین فرمان

جایز نبود تأخیر ابلاغ کن آیاتم  
من حافظ جان تو از شر لئاماتم  
منصوب نما اینک سر حلقه رایاتم  
این عید بود عید فرخنده ی ساداتم  
زیباست باغ دین گر غنچه شود خندان

فرموده مرا سبحان ابلاغ کنم پیغام  
حاضر کند این مطلب بر غائب ما اعلام  
والد به ولد گوید این واقعه ی اسلام  
والا کرم حق است در طول همه ایام  
درمانده شود کفر و سرزنده از آن ایمان

نزدیک شوید قدری تا دامن این منبر  
افشا کنم اسراری از گنج دل منصیمر  
اینگونه که می بینم از منزلت حیدر  
خاموش شود دوزخ گر حکم کند قنبر  
دامان علی گیرید تا درد شود درمان

بر جان شما اولی از نفس شما هستم  
اندر ره این آئین جان و تن خود خستم  
بر قرب و جوار حق گر آتیه پیوستم  
چون خالق خود خود یار یاران علی هستم  
زیرا که قسمیم است او بر جنت و بر نیران

حیف است که بشر چشم از آئینه حق دوزد  
در کوره ی پندارش ایمان و عمل سوزد  
عمری به خطا ره در تاریکی شب پوید  
دست از طلب حق و دامان علی شوید  
همواره سپارد گوش بر زمزمه شیطان

اینک برَم ایستاده فرزند ابوطالب  
آن سرزده که شد هر جا خصم خدا غالب  
بر پرچم تقوی و اعلام هدی صاحب  
از روح الامین افزون بر طاعت حق راغب  
در حشر بسر دارد تاج گهر میزان

بر هر که منم مولا اوراست علی مولا  
ز آنرو که علی باشد مرات حق اعلا  
بنواز خداوندا یاران علی هر جا  
دشمن بشمار آنرا که شد به علی اعدا  
با مهر چنین سرور هادی شودت قرآن

امروز شد این آئین با نصب علی کامل  
گشتیم ز مهر او بر جمله نعم نایل  
خشنودی مَنان شد ز ابلاغ غدیر حاصل  
تنها بعلی سالم کشتی برسد به ساحل  
با ذکر علی بیرون نوح آمده از طوفان

هرچند شکست امت پیمان وفاداری  
رو کرد از آن عزت بر خفت و بر خواری  
امید که بر خیزد زین بستر بیماری  
آماده کند خود را بر شوکت و بیداری  
در دولت آن تنها احیاگر دین و جان

در خطبه پیغمبر آنروز بشارت شد  
بر آمدن مهدی اینگونه اشارت شد  
از نسل علی ظاهر این نور امامت شد  
یکباره جهان بینی از کفر طهارت شد  
حاشا که به عهد او تکوین شود عصیان

او داد علی هر جا از خصم زبون گیرد  
هم داد همه مرسل از کفر قرون گیرد  
در محکمه ره بر آن سیلی زن دون گیرد  
تا راحت و آسایش این چرخ نگون گیرد

خونین بودش چشمان از یاد شه عطشان

یک عمر گنه کردم، امروز پشیمانم  
بر عاقبت کارم مضطرم و گریانم  
درمانده و محتاج یک قطره ایمانم  
سرمایه امیدم این است که رثا خوانم  
حاشا که چنین دولت یابد حذر و نقصان

بس سلسله ها از پا با یاد تو بگسستیم  
بر حلقه ی ره جویان با لطف تو پیوستیم  
ز آنرو که در این درگه همواره تهیدستم  
قلاده مداحی بر گردن خود بستم  
راثی ام و می جویم از باب علی احسان



<http://www.khetabeghadir.com>